


بررسی اخلاقی توسعه لیبرالی

حمزه علی وحیدی منش / استادیار گروه علوم سیاسی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی *

vahidimaneh@gmail.com

 orcid.org/0009-0002-6388-5507

دریافت: ۱۴۰۱/۰۶/۱۶ - پذیرش: ۱۴۰۲/۱۰/۰۴

چکیده

اخلاقی بودن، یکی از ویژگی‌های برجسته انسان است. حضور اخلاقیات در جوامع انسانی، همانند نیاز به هوای تنفس، از ضروریات به‌شمار می‌رود. تداوم حیات برای جوامع انسانی بدون صنعت، فناوری‌های پیچیده و لوازم آنها، ممکن است، ولی بدون اخلاق و اخلاقیات، بسیار سخت و حتی شاید ناممکن باشد. توسعه لیبرالی که امروزه جوامع غربی به آن دست یافته‌اند و بسیاری از جوامع غیرغربی آرزوی رسیدن به آن را دارند، از نظر اخلاقی چه وضعیتی دارد؟ آیا موفقیت‌های این توسعه در زمینه تسهیل زندگی و تأمین نیازهای مادی و زیستی انسان، در عرصه نیازهای اخلاقی انسان هم تکرار شده است؟ آیا در این توسعه به نیازمندی‌های اخلاقی انسان توجه شده است؟ یافته‌های این مقاله که با استفاده از روش انتقادی و تحلیلی تدوین شده، نشان می‌دهد که توسعه لیبرالی در این خصوص با مشکل اساسی مواجه است. توسعه لیبرالی توسعه‌ای نامتوازن و ناهماهنگ با نیازهای انسان است. در این توسعه، در زمینه توجه به نیازهای زیستی انسان افراط و در زمینه توجه به نیازهای اخلاقی انسان تقریباً صورت گرفته است. محرومیت جوامع غربی از داشتن زندگی انسانی، محصول همین افراط و تقریب است.

کلیدواژه‌ها: اخلاق لیبرالی، توسعه لیبرالی، اومانیزم، فردگرایی، عقل ابزاری، سودمندگرایی.

مقصود از توسعه، مجموعه تحولات رو به پیشرفتی است که یک جامعه در عرصه‌های مختلف فردی و اجتماعی، و نظری و عملی به خود می‌بیند. توسعه مستلزم حرکت روبه‌جلو در ابعاد گوناگون است. هرچه ابعاد و میزان حرکت بیشتر باشد، آن جامعه پیشرفته‌تر خواهد بود. دربارهٔ اینکه بررسی و نظریه‌پردازی راجع به «توسعه» از چه زمانی آغاز شده و دارای چه مشخصه‌ها و مؤلفه‌هایی است، بحث‌های زیادی وجود دارد. اعضای مکتب نوسازی، توسعه را پدیدهٔ مدرن و تک‌خطی می‌دانند. آنها تحت تأثیر نظریه‌های «تکامل اجتماعی» و «تغییر اجتماعی» اندیشمندانی نظیر هربرت اسپنسر، امیل دورکیم و ماکس وبر، با تقسیم جوامع به دو دستهٔ سنتی و نوین، جوامع غربی را با مشخصهٔ نو بودن، ذیل جوامع توسعه‌یافته جای می‌دهند و در مقابل، جوامع غیرغربی را در ذیل جوامع سنتی قرار می‌دهند. جوامع اخیر همچنان سنتی فکر می‌کنند و همچنان سنتی عمل می‌کنند. طبق این تحلیل، نو‌شدگی و عبور از سنت عنصر اصلی توسعه‌یافتگی به‌شمار می‌رود (ساعی، ۱۳۷۷، ص ۲۲). فوکویاما نیز در کتاب *فرجام تاریخ و انسان واپسین* - چنان‌که از نامش پیداست - تصورش از توسعه تک‌خطی است. به‌باور وی، در این کتاب، «لیبرالیسم» به‌ویژه لیبرالیسم آمریکایی، اوج قلهٔ توسعه‌یافتگی است و جوامع برای رسیدن به این قله باید همان راهی را طی کنند که جامعهٔ آمریکا طی کرده است (فوکویاما، ۱۳۹۳). در مقابل، جمعی دیگر از صاحب‌نظران تک‌خطی بودن توسعه را برنمی‌تابند. باور آنها بر این است که راه‌های وصول به توسعه متنوع است. هر فرهنگ و حتی هر جامعه‌ای ممکن است توسعهٔ متناسب با خود را داشته باشد. بنابراین درحالی‌که طبق نگرش نخست، توسعه غربی شدن و لیبرال شدن را معنا می‌دهد، در نگرش دوم، غربی شدن تنها یکی از مصادیق توسعه است؛ نه اینکه تمام معنا و مصداق توسعه باشد (همیلتون، ۱۳۷۹، ص ۵۸-۶۷ ساعی، ۱۳۷۷، ص ۲۳-۲۴).

صرف‌نظر از اینکه توسعه مقوله‌ای تک‌خطی باشد یا چندخطی، به‌اذعان عموم صاحب‌نظران غربی، جوامع صنعتی غربی مصادیق بارز توسعه‌یافتگی هستند؛ توسعه‌ای که به‌لحاظ فکری از لیبرالیسم تغذیه کرده است و عنوان توسعهٔ لیبرالی را می‌توان به آن اطلاق کرد. توسعهٔ لیبرالی از منظرهای مختلف قابل مطالعه و بررسی است؛ مثلاً می‌شود آن را از منظر زیستی و پیامدهایی که این نوع از توسعه برای محیط زیست و حیات وحش بر جای گذاشته است، مورد بررسی و مطالعه قرار داد. همچنین می‌توان آن را از منظر اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماعی بررسی کرد؛ چنان‌که این امکان وجود دارد که توسعهٔ لیبرالی را از منظر دینی یا اخلاقی به بحث گذاشت. در این میان، مسئلهٔ مورد نظر این مقاله بررسی توسعهٔ لیبرالی از منظر اخلاقی است. توسعهٔ لیبرالی ماهیت اومانستی دارد. محوریت انسان در این توسعه ایجاد می‌کند که به تمام خواستها و نیازهای انسان به‌طور مناسب و شایسته توجه شود. توجه به نیازمندی‌های مادی و زیستی لازم است، ولی آیا کافی هم هست؟ داشتن نگرش و زیست اخلاقی نیز از نیازمندی‌های جامعهٔ انسانی است. آیا در توسعهٔ لیبرالی به این دست از نیازها توجه شده است؟

۱. چپستی توسعهٔ لیبرالی

ایده‌پردازی دربارهٔ توسعه به‌عنوان یک مسئلهٔ مستقل، بعد از جنگ دوم جهانی و پس از استقلال کشورهای مستعمره کلید خورد. مسئله‌ای که مطرح شد، این بود که چگونه می‌توان جوامع عقب‌مانده، مستعمره و توسعه‌نیافته را به جوامع

توسعه یافته تبدیل کرد. این جوامع که به ظاهر مستقل شده بودند، برای اینکه توسعه یابند، باید چگونه بیندیشند و چگونه عمل کنند؟ چه اهدافی را دنبال نمایند؟ از چه راه‌هایی حرکت کنند و به چه شیوه‌هایی متوسل شوند؟

پیش فرض ضمنی و گاه تصریحی این مسئله، تقسیم‌بندی جوامع به لیبرال توسعه یافته، مدرن و جهان اولی از یک سو و عقب مانده، سنتی، توسعه نیافته، جهان سومی و غیر لیبرالی از سوی دیگر است. ملاک‌های عینی و ذهنی، در این دسته بندی دخالت دارند. از بُعد عینی، جوامع توسعه یافته جوامع صنعتی با فناوری برترند؛ مدیریت و ساختار اداری و حاکمیتی کارآمدی دارند؛ نظام اجتماعی آنها شهری و غیر روستایی است؛ از نظر اقتصادی، جوامع برخوردار، مرفه و با مصرف انبوه به شمار می‌روند (ساعی، ۱۳۷۷، ص ۱۹-۲۰). از بُعد ذهنی، در این جوامع نگرش مادی و این جهانی حاکم است؛ تصور می‌شود که انسان هویت مادی و این جهانی صرف دارد و با مرگ، زندگی‌اش به سرانجام می‌رسد و نابود می‌شود؛ اهداف پیش روی انسان و نیز راه‌ها و روش‌های پیش روی او همه مادی است. در این جوامع، همچنین به صورت خاص ارزش‌ها و ضدارزش‌ها معنای جدیدی پیدا کرده‌اند؛ سود و زیان و لذت و الم، در تعیین ارزش‌ها و ضدارزش‌های اخلاقی جایگاه مهم و معیاری یافته‌اند. این تغییرات، پس از رنسانس و نهضت اصلاح دینی در اثر انقلاب‌های بزرگ فکری، اجتماعی، سیاسی، علمی و صنعتی طی قرون متمادی به وجود آمده‌اند. در اثر این انقلاب‌ها، انسان مدرن، خودمختار و خودآیین شده و از آسمان منقطع شده است؛ زمینی می‌اندیشد و زمینی هم عمل می‌کند (صفی، ۱۳۸۰، ص ۱۱ و ۲۷-۳۱؛ عالم، ۱۳۹۱، ص ۱۰۹).

با این حساب باید توسعه لیبرالی را مقوله پیچیده فکری و عینی بدانیم. جلوه عینی این توسعه ملموس است و همگان بدون نیاز به تأمل و تفکر و صرفاً با مشاهده می‌توانند آن را ببینند، ولی جلوه فکری این توسعه ناپیداست؛ تنها افراد خاص و صاحب نظران و اهل تحقیق و تأمل می‌توانند آن را ببینند. این بُعد از توسعه اهمیت بیشتری دارد؛ چراکه مولد فکر است و امر شناخت اهداف، روش‌ها و ابزارها را بر عهده دارد. برای اینکه فهم روشنی از جهت گیری توسعه لیبرالی داشته باشیم و بدانیم که توسعه لیبرالی چه نسبتی با ارزش‌های اخلاقی دارد و به چه میزان با این ارزش‌ها در ارتباط است، باید به مبانی لیبرالی رجوع کنیم. با در نظر داشت مبانی، عقلانیت حاکم بر توسعه و اهداف و روش‌های آن مشخص می‌شود و بالاخره در پرتو همین شناخت‌های بنیادین می‌توانیم به پاسخ مسئله خود دست پیدا کنیم.

۱-۱. مبانی معرفت‌شناختی

معرفت‌شناسی تلاشی است در جهت فهم شناخت‌های انسان و ارزشیابی انواع شناخت و تعیین ملاک صحت و خطای آنها (مصباح یزدی، ۱۳۷۷، ص ۱۵۱). معرفت دروازه ورود انسان به فهم و تحلیل عالم واقع و رودررو شدن با آن و ساختن و پرداختن آن است. به دنبال شناخت، باور و نگرش و در پی آن، حرکت و اقدام شکل می‌گیرد. از این رو توسعه لیبرالی به عنوان اقدام و کنش جمعی، وابستگی تامی به معرفت‌شناسی لیبرالی دارد. معرفت‌شناسی لیبرالیسم تحت تأثیر مکاتب، ایده‌ها و اتفاقات متفاوت مثبت و منفی شکل گرفته است. قرون وسطی به عنوان قرون حاکمیت اسمی مسیحیت در عالم غرب، تا رنسانس و نهضت اصلاح دینی و نیز شورش‌ها، اعتراض‌ها و انقلاب‌ها و بسیاری از عوامل دیگر، به صورت مستقیم یا غیرمستقیم در شکل گیری شناخت‌شناسی غربی، از جمله در شناخت‌شناسی لیبرالی تأثیرگذار بوده‌اند. بررسی مفصل این مسئله، نه جایش اینجاست، نه مسئله ماست و نه ما تخصصش را داریم. اجمالاً آنچه در اینجا گفتنی است،

این است که باید توجه داشته باشیم، لیبرالیسم به‌عنوان یک ایدئولوژی اجتماعی مؤثر در ساختن غرب، از رویکردهای شناختی عقل‌گرایانه و تجربه‌گرایانه و نیز از مکاتب ایدئالیسم و پراگماتیسم آثار مستقیم و اساسی دریافت کرده است. لیبرالیسم از نظر معرفت‌شناختی، عقل‌گراست و درعین‌حال تجربه‌گرا هم هست؛ به‌دلیل اینکه معرفت‌شناسی لیبرالی از تلفیق عقل‌گرایی دکارتی و تجربه‌گرایی هابزی، جان لاک و هیومی، که توسط کانت به هم رسیده‌اند، شکل گرفته است. عقل‌کانتی، در برابر تجربه - به‌دلیل نیازی که به آن دارد - کاملاً متواضع است. این عقل مواد خامش را از تجربه دریافت می‌کند و بدون تجربه دستش از هرگونه شناخت اساسی خالی است. اصلاً خود کانت توسط هیوم تجربه‌گرا از خواب جزمیت بیدار شده است و اگر هیوم نبود، کانت به‌اسم عقل‌گرایی در جزمیت و جهالت باقی می‌ماند. او توسط هیوم به این درک می‌رسد که «تعقل هیچ امری فراتر از تجربه ممکن نیست» (کانت، ۱۳۷۰، ص ۱۸).

ایدئالیسم (اصالت معنا) نیز با تلفیق عقل و تجربه، در شکل‌گیری نظام معرفتی توسعه لیبرالی اثرگذار بوده است. ایدئالیسم تحت تأثیر کانت، خارج از «من» را غیرقابل اثبات و التزام به واقعیات ناشناختی را نامعقول می‌داند و پراگماتیسم با اصالت دادن به واقع، «سودمندی» را ملاک صدق و معناداری معرفی می‌کند (معلمی، ۱۳۷۹، ص ۱۶۷ و ۱۹۷) و لیبرالیسم تحت تأثیر همین شناخت‌ها، اهداف و روش‌های سودمندگرایانه و فردگرایانه را برای توسعه در نظر می‌گیرد. به همین جهت گفته می‌شود که عقل در هویت‌بخشی به توسعه لیبرالی نقش داشته است، اما عقلی که هویتش را از منفعت‌گرایی و عمل‌گرایی دریافت کرده است؛ عقلی که مواد خامش را صرفاً از تجربه دریافت می‌کند؛ عقلی که از جایگاه رهبری ساقط شده و در نقش ابزاری منجمد شده است. این عقل، دیگر به‌دنبال فهم حقایق، به‌ویژه حقایق متعالی نیست، بلکه تمام همت این عقل معطوف به این است که خدمات شناختی به نفس ارائه دهد و کاری کند که نفس بتواند به‌شکل مطلوب‌تر، آسان‌تر و ارزان‌تر تمایلاتش را ارضا نماید. این عقل به‌عنوان عقل در خدمت نفس، موظف است به مطالبات نفس در عرصه‌های مختلف پاسخ بگوید؛ صرف‌نظر از اینکه این پاسخ‌ها عادلانه باشند یا ظالمانه؛ اخلاقی باشند یا غیراخلاقی؛ دینی باشند یا غیردینی. این عقل را فیلسوف شهیر لیبرال با بیان کوتاه و روشن تعریف کرده است. او گفته است: «عقل برده عواطف است» (هیوم، ۱۳۷۷، ص ۵۴ و ۱۷۲؛ وینسنت، ۱۳۷۸، ص ۵۶).

۱-۲. مبانی هستی‌شناختی

هستی‌شناسی تعیین‌کننده مبدأ، غایت و روش توسعه لیبرالی است و البته هستی‌شناسی لیبرالی خود متأثر از معرفت‌شناسی لیبرالی است. لیبرالیسم هستی را محدود به عالم ماده و طبیعت می‌داند؛ عالمی که نه غایتی پیش رویش هست و نه مبدأ و آفریننده‌ای آن را ایجاد کرده است؛ عالمی که در اثر حادثه و تصادف به‌وجود آمده و به‌سمت نابودی و فنا هم در حال حرکت است. لیبرالیسم اعتقاد مابعدالطبیعه را اعتقاد سنتی و متعلق به دوران نابالغی بشر می‌داند و عمل بر اساس آن را غیرعقلانی و غیرعلمی ارزیابی می‌کند. کانت براساس مبانی معرفت‌شناختی‌اش معتقد است که دوران توجه به مابعدالطبیعه به‌پایان رسیده است؛ چراکه چنین توجهاتی تأییدات تجربی ندارد. وی می‌نویسد: «هر فن کاذب و هر حکمت باطلی سرانجام روزگارش به‌سر می‌رسد و در نهایت خود موجب فنا می‌شود و همان نقطه اوج آن، آغاز انحطاط آن است... چنین لحظه‌ای برای مابعدالطبیعه فرارسیده است» (کانت، ۱۳۷۰، ص ۲۲۲). وی دوران مدرن را دوران دانش و خردورزی و دوران خواری مابعدالطبیعه می‌داند: «اکنون مابعدالطبیعه به

خواری افتاده و همچون هکویا موبه کنان ناله سر می‌دهد...» (کانت، ۱۳۸۷ الف، IX). البته کانت با وجود تأکید بر عقل و تجربه و در عین خواری‌انگاری مابعدالطبیعه به بن می‌رسد و نمی‌تواند از قبول خداوند صرف‌نظر کند. وی در عین آنکه امکان اقامهٔ برهان عقلی بر وجود خداوند را منکر می‌شود، اعتقاد به وجود او را به‌عنوان تصویری وحدت‌بخش در نظام عقل نظری و همچنین اصل موضوعی در نظام اخلاقی، لازم و ضروری می‌داند (ژیلسون، ۱۳۷۴، ص ۲۰). او می‌نویسد: «اینکه روح آدمی روزی یک‌سره روی از تحقیقات مابعدالطبیعی بگرداند، همان اندازه دور از انتظار است که ما برای آنکه هوای آلوده تنفس نکنیم، روزی ترجیح دهیم به کلی از نفس کشیدن دست برداریم. بنابراین قانون بی‌چون و چرای "ضرورت" توجیه‌گر مابعدالطبیعه است» (کانت، ۱۳۷۰، ص ۲۲۳).

معرفت‌شناسی و هستی‌شناسی کانت، نه‌تنها اعتقاد به وجود خدای هستی‌بخش را هموار نکرد، بلکه باعث شد مسیر برای ضدیت با خدا هموارتر شود. تابعان کانت، به‌عنوان پیش‌برندگان توسعه لیبرالی، ادلهٔ ایجابی کانت بر ضرورت مابعدالطبیعه را کنار گذاشتند و ادلهٔ سلبی وی را تقویت کردند و مبنای نظریه‌پردازی خویش قرار دادند. بنابراین با آرای کانت و تابعان، مدرنتیبه به‌طور عام و توسعه لیبرالی به‌شکل خاص، بیش از پیش در وادی بی‌اعتقادی به خدا فرو رفت. ژیلسون می‌نویسد:

وضعیت امروزی مسئلهٔ وجود خدا کاملاً تحت سیطرهٔ تفکر ایمان‌نفل کانت و آگوست کنت است. فلسفهٔ این دو در این مشترک‌اند که در هر دو، مفهوم «معرفت» به معرفت علمی تنزل یافته و خود مفهوم معرفت علمی نیز به‌نوعی معقولیت که فیزیک نیوتن فراهم آورده، نزول کرده است. بدین‌سان فعل «دانستن» به‌معنای شرح نسبت‌های محسوس میان حقایق مفروض برحسب نسبت‌های ریاضی است؛ لذا هرطور که بنگریم، هیچ واقعیت مفروضی مابازای تصور ما از خدا نیست. از آنجاکه خدا متعلق معرفت تجربی نیست، پس تصویری از او نداریم. در نتیجه خدا موضوع معرفت نیست و امر موسوم به الهیات عقلی صرفاً بیهوده‌گویی است (ژیلسون، ۱۳۷۵، ص ۷۸).

بر این اساس، توسعه لیبرالی توسعه‌ای کفرآمیز است؛ توسعه‌ای است که در آن اعتقاد به خدا هیچ جایی ندارد. به‌تبع همین نگرش، در توسعه لیبرالی، اعتقاد به معاد و زندگی پس از مرگ نیز پایه و اساسی ندارد. تمام هویت این توسعه را ماده و ماده‌گرایی و دنیا و دنیاگرایی تشکیل می‌دهد. در این توسعه، انسان مدرن احساس می‌کند که بالغ شده است و دیگر به خدا احتیاجی ندارد (ژیلسون، ۱۳۷۵، ص ۲۰۷). در این توسعه، حتی اعتقاد به خدا لغو و بیهوده تصور می‌شود. هیوم می‌نویسد: «در سراسر آیین کفر باستان، اندیشه‌ای از اعتقاد به حضور حقیقی خدا خنده‌آورتر نیست؛ زیرا این اندیشه چنان لغو است که درخور هیچ‌گونه بحث نیست» (هیوم، ۱۳۴۸، ص ۹۱). راسل نیز اذعان می‌کند: «عبارت "خدا وجود دارد" بیان بی‌معنایی است» (راسل، ۱۳۴۹، ص ۲۳۷). براساس حاکمیت اندیشه بی‌خدایی و ماده‌گرایی صرف، نیچه با صدای بلند و با اعتقاد راسخ «مرگ خدا» را اعلام می‌کند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۳۹۴).

۳-۱. مبانی انسان‌شناختی

ماهیت و جهت‌گیری توسعه لیبرالیستی به‌صورت آشکارتری از نوع نگرش به انسان تأثیر پذیرفته است. توسعه لیبرالیستی بر پایهٔ اومانیزم بنا شده است. نگاه اومانیزمی به انسان، یک نوع نگاه شورشی در برابر قرون وسطی محسوب می‌شود. از آنجاکه انسان غربی در طول قرون وسطی به اسم حاکمیت دین به شکل افراطی تحقیر شده بود، تحت انواع ظلم‌ها و

بی‌عدالتی‌ها قرار گرفته و دانایی‌ها و توانایی‌هایش سرکوب شده بود، وقتی در پی رنسانس از بند قرون وسطی خلاص شد و احساس رهایی کرد، متقابلاً به شکل افراطی به مقابله با دین و اعتقادات دینی پرداخت. در این تقابل، همانند اسلاف خود در یونان باستان، در بازتعریفی که از انسان به دست داد، برای او هویتی در عرض خدا و حتی در ستیز با خدا تعریف کرد.

انسان شناسی لیبرالیستی علاوه بر برخورداری از بن‌مایه‌های اومانیستی، به شکل قوی‌تر و مؤثرتر بر فردگرایی متکی است و عقیده بر این است که فرد، هم از نظر فلسفی و هم از نظر حقوقی و اخلاقی، مقدم بر جامعه است. «من» محور همه چیز است: هم فاعل است، هم غایت و هم هدف (پوپر، ۱۳۶۶، ص ۲۷۷). در مقابل، جامعه وجود مصنوعی و اعتباری دارد و بدون اینکه اصالتی داشته باشد، تنها بستری است برای تأمین آرزوها و اهداف فرد. فردگرایی ایجاب می‌کند که همه در خدمت «من» باشند؛ همه ابزارهایی باشند در اختیار «من» برای وصول به مقاصد «من». «فرد اساساً و ذاتاً مالک شخص خویش و توانایی‌ها خویش تصور می‌شود که از بابت آنها هیچ دینی به اجتماع ندارد. فرد، نه به صورت بخشی از یک کل اجتماعی بزرگ‌تر، بلکه همچون مالک خویش در نظر گرفته می‌شود... فرد تا جایی که مالک شخص خویش و توانایی‌های خویش است، آزاد است» (لسناف، ۱۳۷۸، ص ۱۴۹).

فردگرایی لیبرالی مستلزم نگرش مادی به انسان و تک‌ساختی دیدن انسان است (سارتر، ۱۳۴۸، ص ۱۸)؛ مستلزم این معناست که انسان نه مبدائی داشته باشد و نه غایتی؛ زندگی‌اش از زیست طبیعی فراتر نرود و همانند حیوانات با مرگ نابود شود (راسل، ۱۳۴۹، ص ۷۱).

جایگاه بی‌بدیل فردگرایی در توسعه لیبرالی ایجاب می‌کند که کلیه خصوصیات فرد، از قبیل جدایی او از جهان طبیعت و هموعانش، خودپرستی او، غریز و امیال او، نفرت و انزجار او، آرزوهایی که به او حیات می‌بخشد و خودمختاری عقل و اراده او، همگی به درون توسعه لیبرالی نفوذ داشته باشند (آربلاستر، ۱۳۷۷، ص ۱۹). با وجود این عنصر در درون توسعه لیبرالی، به طور طبیعی این توسعه ذات غیراخلاقی و حتی ضداخلاقی پیدا می‌کند.

ممکن است تصور شود که جایگاه برجسته اومانیسم در توسعه لیبرالی ایجاب می‌کند که این توسعه در خدمت انسان باشد و از این ناحیه ماهیت اخلاقی به خود بگیرد. این سخن در صورتی درست است که تصور لیبرال‌ها از انسان، تصور متعالی و اخلاقی باشد؛ درحالی که وضعیت هرگز چنین نیست. درست است که به موجب اومانیسم، لیبرالیسم برای انسان جایگاه محوری قائل است، اما این جایگاه پس از آن صورت می‌گیرد که انسان به سطح حیوانات تنزل داده می‌شود. در پی همین تنزل و تصویر است که جمعی از نظریه‌پردازان این سؤال را پیش می‌کشند که آیا ماهیت انسان متمایز از ماهیت شامپانزه است؟ در پاسخ به این پرسش، ادوارد تیسن انگلیسی کتابی تأثیرگذار تحت عنوان *کالبدشکافی شامپانزه در مقایسه با کالبدشکافی یک میمون، یک بوزینه و یک انسان* (۱۶۹۹) می‌نویسد و به عدم تمایز ماهوی میان انسان و شامپانزه استدلال می‌کند (حلبی، ۱۳۷۴، ص ۱۱۹). همچنین در راستای همین نگرش حیوان‌انگاری انسان است که نظریه «تحويل انواع» داروین، از زیست‌شناسی به علوم اجتماعی منتقل و نظریه داروینیسم‌های اجتماعی به وجود می‌آید.

ممکن است گفته شود که فردگرایی لیبرالی، منطبق با فردگرایی کاتلی، ماهیت اخلاقی دارد و از همین رو توسعه لیبرالی هم توسعه اخلاقی است، ولی واقعیت این است که فردگرایی لیبرالی - به قول مکفرسون - فردگرایی هابزی و مالکانه است.

این قرائت از فردگرایی، در پیوند با سودگرایی به وجود آمده است (لسناف، ۱۳۷۸، ص ۱۴۷). فردگرایی مالکانه ایجاب می‌کند که ارزشمندی افراد به میزان دارایی‌شان متکی باشد؛ نه به شخصیت وجودی و انسانی‌شان. هابز می‌نویسد:

ارزش یک انسان، مثل هر چیز دیگر، قیمت اوست؛ یعنی مبلغی که باید برای استفاده از قدرت و نیروی او پرداخت شود و بنابراین مطلق نیست، بلکه چیزی است که بستگی به نیاز و ارزیابی دیگری دارد... در مورد انسان نیز مثل هر چیز دیگری، این فروشنده نیست که قیمت را معین می‌کند، بلکه قیمت را خریدار تعیین می‌کند (لسناف، ۱۳۷۸، ص ۱۵۳).

دیدرو براساس همین فردگرایی مالکانه، برای تشکیل مجلس مشورتی به شاه توصیه می‌کند که تنها مالکان را طرف مشورت خود قرار دهد.

مالکیت است که هم‌وطن را هم‌وطن می‌کند. هر کس در قلمرو دولت ملک دارد، به دولت دلبستگی دارد. به اقتضای رسوم معمولی، هر مقامی داشته باشد، باز این موضوع به عنوان مالک بودن او بستگی دارد...؛ حق بحث کردن و حق نمایندگی او مستقیماً از مالک بودن می‌آید (رندال، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۳۷۵).

۱-۴. مبانی ارزش‌شناختی

مقصود از مبانی ارزش‌شناختی مجموعه اصولی است که براساس آنها و در راستای آنها ارزش‌ها و ضد ارزش‌های اخلاقی شناسایی می‌شوند و براساس آنها داورهای اخلاقی انجام می‌پذیرد. اخلاقیات، مقولات فردی و اجتماعی هستند؛ از همین رو با توسعه که مقوله‌ای اجتماعی است، از ناحیه اجتماعی بودن تلاقی می‌کنند و در همدیگر تأثیر و تأثر مثبت یا منفی بر جای می‌گذارند. بنابراین مبانی ارزش‌شناختی لیبرالی اصول تعیین‌کننده اخلاقیات لیبرالی هستند. این اصول ترسیم‌کننده اخلاقیات لیبرالی به‌شمار می‌روند. این اصول، جهت‌گیری اخلاقی فرد، جامعه و حکومت را مشخص می‌کنند. این اصول تعیین می‌کنند که توسعه لیبرالی در نسبت با ارزش‌های انسانی و متعالی چه وضعیتی داشته باشد؛ به آنها متعهد باشد یا در قبال آنها بی‌تفاوت باشد. این اصول، اهداف و راه‌های وصول به آن اهداف را مشخص می‌کنند. مبانی ارزش‌شناختی، خود تحت تأثیر مبانی معرفت‌شناختی، هستی‌شناختی و انسانی‌شناختی قرار دارند. در اینجا با مفروض گرفتن این اثرپذیری و عبور از آنها، به «خودمختاری اخلاقی» و «سودگرایی»، به‌عنوان مهم‌ترین مبانی قریب ارزش‌شناختی توسعه لیبرالی، می‌پردازیم که اثر مستقیمی در جهت‌گیری و روند توسعه لیبرالی دارند.

۱-۴-۱. خودمختاری اخلاقی

عقلانیت لیبرالی ایجاب می‌کند که افراد، دولت‌ها و نظام‌های سیاسی در عرصه اخلاقی خودمختار باشند. از عناصر عقلانیت لیبرالی، مشخصاً فردگرایی هستی‌شناختی مبنای فلسفی لازم را برای فردگرایی اخلاقی به‌وجود آورده است. فردگرایی، از یک سو رابطه انسان با عالم بالا را قطع کرده، او را به موجود صرفاً مادی و طبیعی تبدیل می‌کند و از سوی دیگر زمینه انقطاع افراد از هم‌نوعانش را فراهم می‌سازد و باعث می‌شود که وجوه افتراق و تمایز میان انسان‌ها پررنگ و نقاط اشتراک کمرنگ دیده شود یا به‌طور کلی دیده نشود. در پرتو فردگرایی، نگرش افراد به جامعه و جهان نیز تغییر می‌کند؛ باعث می‌شود که همه چیز ابزاری در خدمت فرد دیده شوند. درحالی‌که نگرش اخلاقی مستلزم از خودگذشتگی، ایثار و مقدم داشتن دیگران بر خود است، فردگرایی در جهت عکس، مستلزم استیلاخواهی، سلطه‌گری و خودمختاری فراگیر اقتصادی، سیاسی و اخلاقی است.

براساس خودمختاری اخلاقی، هرگونه باید و نباید اخلاقی خارج از خود منتفی می‌شود. افراد، خود متولی تعیین ارزش‌ها و ضدارزش‌های اخلاقی می‌شوند. آنها حق پیدا می‌کنند؛ حتی تفسیر عدالت و ظلم، که اصول ارزش‌هاست، به خود افراد سپرده می‌شود. بله، درست است که لیبرالیسم آزادی مطلق را به‌دلیل ضد آزادی بودن برنمی‌تابد و بر لزوم وجود قوانین برای حراست از آزادی تأکید می‌کند، ولی این را هم باید توجه داشت که قانون در نگرش لیبرالیستی به‌هیچ‌وجه ماهیت اخلاقی ندارد. قانون‌گذاری، در راستای اجرای ارزش‌های اخلاقی یا در جهت مبارزه با ضدارزش‌ها و به‌طور کلی در جهت عدالت‌خواهی و ظلم‌ستیزی انجام نمی‌شود، بلکه در راستای حراست از آزادی و تأمین منافع فردی و جمعی صورت می‌گیرد. به همین دلیل ممکن است که خود قوانین ماهیت ظالمانه و غیراخلاقی داشته باشند (آریلاستر، ۱۳۷۷، ص ۲۰-۲۴).

۲-۴-۱. سودگرایی

فردگرایی لیبرالی ایجاب می‌کند که افراد به‌عنوان موجود اصیل و صاحب حق، در حوزه‌های مختلف زندگی، از جمله در حوزه اخلاق و ارزش‌ها، نقش تعیین‌کننده داشته باشند و از نظر اخلاقی خودمختار باشند. خودمختاری اخلاقی ایجاب می‌کند که افراد منبع و تعیین‌کننده ارزش‌ها و ضدارزش‌ها باشند. اما افراد چگونه این کار را انجام می‌دهند؟ ملاک آنها در داورهای اخلاقی چیست یا چه باید باشد؟ در پاسخ به این مسئله، یکی از مهم‌ترین پاسخ‌های لیبرالی که توسط فیلسوفان لیبرال، همانند هابز، جان لاک، هیوم، بنتام، جان استوارت میل و دیگران ارائه شده، ارجاع افراد به اصل سود و زیان است. این اصل می‌گوید: هر عمل سودآوری شایسته انجام، و هر عمل زیان‌آوری شایسته ترک است. بنتام می‌نویسد:

طبیعت، آدمیان را تحت سلطه دو خداوندگار مقتدر به‌نام «لذت» و «الم» قرار داده است. این تنها لذت و الم‌اند که برای ما مشخص می‌کند چه کاری را انجام دهیم و یا اینکه در آینده چه کاری را انجام خواهیم داد. معیار درست و خطا و همچنین سلسله علل و معالیل، به پایه‌های سریر سلطنت این دو بسته شده است. این دو بر همه اعمال و اقوال و اندیشه‌های ما سایه افکنده‌اند و هرگونه تلاش برای رهایی از سلطه آنها به تأیید و تثبیت و تسجیل بیشتر آنها می‌انجامد. انسان ممکن است به‌زیان منکر سلطه لذت و الم بر افکار و اندیشه‌ها و اعمالش باشد، اما اگر چشم واقع‌بین خود را باز کند، خواهد دید که همواره و در همه جا تحت سلطه آن دو قرار دارد (لنگستر، ۱۳۷۶، ص ۱۲۳۶).

شایان توجه است که مقصود بنتام و همفکران وی از سود و زیان، مفهوم فلسفی و پیچیده فرامادی نیست که برای درک آنها تأملات عمیق فلسفی لازم باشد، بلکه مقصود، مفهومی مادی، حسابی و همه‌فهم از سود و زیان است. بنتام می‌نویسد: «در این باب به نازکاندیشی و متافیزیک نیازی نداریم. لازم نیست به آثار افلاطون یا ارسطو مراجعه و استناد کنیم. لذت و الم همان چیزهایی هستند که هر کس احساسشان می‌کند» (کاپلستون، ۱۳۷۸، ص ۲۴).

سودگرایی با در اختیار گرفتن زمام امور ارزش‌ها و ضدارزش‌ها، عملاً در تعیین اهداف توسعه و در روش‌های منتهی به توسعه نقش برجسته‌ای ایفا می‌کند. اصل سود، ایده ماکیاوول مبنی بر جدایی سیاست از اخلاق و دین و پیگیری سیاست و اهداف سیاسی صرفاً براساس منافع مادی را تئوریزه می‌کند. اصل سود ایجاب می‌کند که برای رسیدن به اهداف توسعه، توسل به هر وسیله‌ای مجاز و حتی الزامی باشد. اصل سود، عدالت و ظلم را بی‌معنا می‌کند

یا معنای انحرافی به آنها می‌بخشد. چرخش معنایی عدالت در اندیشه لیبرالی بر اساس اصل سود، هم در آثار لیبرالی و هم در رفتار و اعمال لیبرال‌ها به‌خوبی مشهود است. هیوم در تحلیل معنای عدالت ابراز می‌کند:

قوانین مساوات و عدالت کاملاً به شرایط و حالات خاصی بستگی دارند که انسان‌ها در آن قرار دارند. این قوانین منشأ و وجود خود را به "سودمندی" مرهون‌اند؛ همان سودی که از حفظ دقیق و منظم این قوانین نصیب جامعه می‌شود. هر جنبه مهمی از وضعیت زندگی انسان را که برعکس کنیم... با این کار عدالت را کاملاً بی‌فایده کرده‌ایم و ذات آن را نابود کرده‌ایم و انسان‌ها را از قید متابعت از آن رها کرده‌ایم (هیوم، ۱۳۷۷، ص ۳۸).

۲. کاستی‌های اخلاقی توسعه لیبرالی

در نگاه مدرنیستی و لیبرالیستی، اقتصاد عنصر اصلی توسعه به‌شمار می‌رود و متولیان بحث درباره توسعه، بیشتر، صاحب‌نظران اقتصادی‌اند، اما واقعیت این است که توسعه با تمام ابعاد زندگی انسان ارتباط دارد و از همین رو مقوله‌ای با ابعاد بسیار متعدد و متکثر شمرده می‌شود. توسعه، حتی اگر مقوله اقتصادی هم باشد، آثار و پیامدهای آن از اقتصاد فراتر می‌رود و تمام ابعاد زندگی فردی و اجتماعی افراد را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به‌عبارت‌دیگر، توسعه فراتر از اینکه مقوله اقتصادی باشد، مقوله انسانی است؛ مقوله‌ای است با ابعاد بسیار متنوع و درهم‌تنیده فکری و رفتاری، سیاسی و فرهنگی، اجتماعی و حقوقی، و اخلاقی و دینی.

اخلاق یکی از مهم‌ترین ابعاد وجود انسان است. از همین رو توسعه مطلوب و انسانی توسعه توأم با اخلاق است. توسعه بدون اخلاق، حرکت قهقریایی و ضدتوسعه است. سوگمندان به‌دلیل استیلائی نگرش مادی در نظام دانایی مدرنیستی، اخلاقیات از دایره توجهات خارج شدند یا تفاسیر مادی به خود گرفتند. توسعه لیبرالیستی نیز در چنین شرایطی - درحالی که هیچ‌گونه توجهی به اخلاقیات نداشت - شکل گرفت و بسط یافت. چنین شد که جوامع لیبرالی، درحالی که در ساحت‌های علمی، صنعتی، معماری، مدیریتی و اداری و در تولید ثروت، رفاه و قدرت به‌سرعت روبه‌جلو حرکت می‌کردند، از نظر اخلاقی حرکت انحطاطی را در پیش گرفتند. این شد که توسعه لیبرالی وجهه دوگانه متعارض سفید و سیاه به خود گرفت.

از میان مفاهیم گوناگون اخلاق (وحیدی‌منش، ۱۳۹۷، ص ۱۹-۲۶)، در اینجا مفهوم فطری اخلاق مدنظر است. مفهومی از اخلاق که خداوند در فطرت و ذات انسان تعبیه کرده است؛ به‌گونه‌ای که عموم انسان‌ها بدون اینکه تعلیم دیده باشند و بدون اینکه هماهنگ شده باشند، تصویر مشترکی از ارزش‌ها و ضارزش‌های اخلاقی دارند. عموم انسان‌ها عدالت‌خواه و ظلم‌ستیزند؛ عموم انسان‌ها در راستای عدالت‌خواهی، ارزش‌هایی همچون راستی، صداقت، وفای به عهد، نوع‌دوستی، ایثار، گذشت، انفاق، احترام و محبت به انسان‌ها و... را می‌پسندند و آنها را تحسین می‌کنند؛ متقابلاً عموم انسان‌ها در راستای ظلم‌ستیزی، ضارزش‌هایی همچون نفاق، دورویی، عهدشکنی، دروغ‌گویی، خودخواهی، بهره‌کشی، و تضییع و نادیده گرفتن حقوق و حرمت انسان‌ها را ناپسند می‌شمارند و آنها را تقبیح می‌کنند. این تحسین و تقبیح هماهنگ و فراگیر، از یک واقعیت ذاتی انسانی حکایت می‌کند؛ واقعیتی به‌نام فهم فطری و ذاتی از ارزش‌ها و ضارزش‌های اخلاقی. علامه مصباح یزدی در این خصوص می‌نویسد:

احکام اخلاقی یعنی احکامی که عقل انسان یا فطرت آدمی یا وجدان بشر - برحسب اختلاف تعبیرها - ادراک می‌کند و با قطع نظر از دستور خدا یا انسان دیگری، برای آنها ارزش و اعتبار قائل است؛ مانند: حُسن راست‌گویی و قبح ستم به دیگران (مصباح، ۱۳۷۷، ص ۱۸ و نیز ر.ک: مطهری، ۱۳۷۲، ص ۱۴).

این برداشت از اخلاق، در فلسفه اخلاق مدرن نیز طرفدارانی دارد. رویژک می‌نویسد: «اخلاق را می‌توان به‌مثابه الگویی رفتاری که مبتنی بر ارزش‌های مطلق ناظر بر خیر و خوبی است، وصف کرد» (رویژک، ۱۳۷۷، ص ۲۵).

در قسمت مربوط به مبانی ارزشی اخلاق لیبرالی مشخص شد که لیبرالیسم در حوزه ارزش‌ها طرحی نو در انداخته و ارزش‌ها و ضدارزش‌ها را متناسب با جهان‌بینی و انسان‌شناسی خاص خودش بازتعریف کرده است. در این بازتعریف، هوای نفسانی آزادی عمل پیدا کرده‌اند و حتی به منابع و ملاک‌های شناسایی ارزش‌ها تبدیل شده‌اند. در این جابه‌جایی، انسان هویت جدیدی به خود گرفته است؛ هویتی که در آن همانند حیوانات، نه بر محور عقل، بلکه بر محور خواش‌های نفسانی عمل می‌کند. در این نگرش، خواش‌های نفسانی دارای اصالت‌اند و باید با آنها به‌عنوان نیازهای طبیعی برخورد شود؛ باید تا حد ممکن به آنها پاسخ مثبت داد. باید تلاش شود که بهترین، جامع‌ترین و ارزان‌ترین شکل پاسخی به نیازهای طبیعی کشف و به مرحله اجرا گذاشته شود. این کاری است که باید عقل انجام دهد. عقل با ماهیت ابزاری‌ای که به خود می‌گیرد، از طریق جست‌وجو، محاسبه و ارزیابی، مناسب‌ترین راه‌های تأمین خواش‌های نفسانی را شناسایی می‌کند و در اختیار نفس قرار می‌دهد. در این میان، تمام محاسبات و ارزیابی‌های عقل بر اساس هزینه و فایده و لذت و الم مادی و بدون توجه به ارزش‌های فطری انجام می‌شود.

محوریت یافتن هوای نفسانی در وجود انسان، ایجاب می‌کند که انسان هویت حیوانی پیدا کند و متناسب با آن، توسعه لیبرالی هم «توسعه حیوانی» و در خدمت خواش‌های نفسانی باشد. در توسعه حیوانی، بعد حیوانی انسان به‌دلیل دریافت توجهات افراطی تقویت شده، فربه‌تر می‌شود؛ در مقابل، بعد انسانی به‌دلیل کم‌توجهی و بی‌توجهی، ضعیف و ضعیف‌تر می‌گردد. نتیجه اخلاقی چنین توسعه‌ای، عدم رشدیافتگی بعد انسانی اعضای جامعه و تنزل جامعه از مرتبه انسانی به مرتبه حیوانی است. قرآن در خصوص این جوامع می‌فرماید: «ذَرُّهُمْ يَأْكُلُوا وَيَمْتَعُوا وَيُلْهِمُ الْأَمَلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ» (حجر: ۳)؛ بگذار آنها بخورند و بهره‌گیرند و آرزوهای آنان را غافل سازد، ولی به‌زودی خواهند فهمید! و نیز می‌فرماید: «الَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ» (محمد: ۱۲)؛ کافران از متاع زودگذر دنیا بهره می‌گیرند و همچون چهارپایان می‌خورند؛ و سرانجام آتش دوزخ جایگاه آنهاست!

ماکیاول نماد اخلاق‌گریزی در دنیای مدرن است. او کسی بود که به‌صورت آشکار و صریح جدایی اخلاق و سیاست را نظریه‌پردازی کرد. او با استناد به تاریخ حکمرانی اثبات کرد که برای حفظ، تداوم و تکثیر قدرت، باید از دو اهرم زور و فریب استفاده کرد. لیبرالیسم با درس‌آموزی از ماکیاول، در عین آنکه خود را منتقد و مخالف ماکیاول نشان می‌دهد، از هر دوی این اهرم‌ها به قوی‌ترین وجه استفاده کرده و در حال استفاده است. لیبرال‌ها به‌شکل کاملاً حرفه‌ای متوسل به جنگ و کشتار می‌شوند و در همین حال با توسل به فریب، خود را ضدجنگ و صلح‌دوست جا می‌زنند. دولت‌های لیبرال به‌شکل کاملاً هماهنگ، هم‌بزرگ‌ترین و پرتلفات‌ترین جنگ‌های تاریخ را راه انداخته و از مخرب‌ترین سلاح‌های کشتار جمعی استفاده کرده‌اند و با ایجاد بزرگ‌ترین زرادخانه‌های تسلیحات متعارف و غیرمتعارف، بیولوژیکی، اتمی و شیمیایی همچنان آمادگی جنگی خود را حفظ کرده‌اند و هم‌درعین‌حال خود را

بزرگ‌ترین مدعیان و منادیان آزادی خواهی، برابری خواهی، دموکراسی خواهی، حقوق بشر خواهی و عدالت طلبی و طرفدار تساهل و تسامح نیز می‌شمارند. این دولت‌ها، هم منادی دموکراسی و آزادی‌اند و هم با حکومت‌های مردمی مستقل و نهضت‌های آزادی‌بخش مخالفت می‌کنند و در جهت شکست آنها اقدامات و برنامه‌های هماهنگ دارند. آنها، هم ضدیتشان با استبداد و دیکتاتوری را ابراز می‌نمایند و هم درعین حال در راستای منافعشان از کودتاگران و از دیکتاتورها حمایت می‌کنند (حائری، ۱۳۶۷، ص ۵۱-۸۳).

سودمندگرایی مبنای اخلاقی توسعه لیبیرالی به‌شمار می‌رود. طبق این نگرش، سود و زیان پایه و اساس خوبی‌ها و بدی‌ها، باید‌ها و نباید‌ها، ارزش‌ها و ضد ارزش‌هاست (کاپلستون، ۱۳۷۰، ص ۲۱). این مبنا، عدالت را از پایه و اساس ساقط می‌کند. به همین دلیل در توسعه لیبیرالی، عدالت هیچ جایگاهی ندارد. مخالفت لیبیرال‌های کلاسیک و نتولیبرال‌ها با عدالت، کاملاً آشکار و بدون پرده‌پوشی است. «سراب عدالت اجتماعی» عنوان یکی از فصل‌های کتاب *قانون، قانون‌گذاری و آزادی* است. هایک، برنده نوبل اقتصاد (۱۹۷۴)، در این کتاب عدالت اجتماعی را اسب تروای سوسیالیسم در جوامع آزاد معرفی می‌کند. معتقد است که سوسیالیست‌ها قصد دارند با این اسب، آزادی را نابود کنند. (هایک، ۱۹۷۶، ص ۱۱۹ و ۱۲۱) او در راستای ضدیت با عدالت، با گسترش برنامه‌های تأمین اجتماعی و برابر سازی امکانات آموزشی مخالفت می‌کند (لسناف، ۱۳۸۵، ص ۲۵۹).

محوریت سود در توسعه لیبیرالی، نه تنها به عدالت‌زدایی در عرصه اقتصادی و اجتماعی انجامیده، بلکه باعث شده است که خانواده به‌عنوان پایگاه اصیل مولد اخلاق و تربیت نیز دچار آسیب‌های ویرانگر شود. در جوامع لیبیرالی، «خانواده» دیگر نهادی مقدس، واحد و قابل احترام نیست، بلکه شرکتی انتفاعی با اشکال مختلف است. درحالی‌که ارتباط جنسی دو همجنس از نظر ادیان الهی گناه نابخشودنی و مستوجب اشد مجازات است، در توسعه لیبیرالی از شاخصه‌های آزادی و حقوق بشر شناخته می‌شود. بسیاری از نظام‌های سیاسی لیبیرال قوانین محکمی در دفاع از حقوق همجنس‌بازان به تصویب رسانده‌اند.

توسعه لیبیرالی حتی مسیحیت را هم در جوامع لیبیرالی دچار آسیب ویرانگر کرده است. درحالی‌که رسالت ادیان الهی هدایت انسان‌ها به سوی الله و فرامین الهی است، توسعه لیبیرالی این رسالت را از مسیحیت سلب و آن را کاملاً منفعل کرده است. وضعیت به‌گونه‌ای بغرنج است که باعث شده است پاپ، پیشوای مذهبی کاتولیک‌ها، با پشت کردن آشکار به آموزه‌های مسیحیت به دفاع از همجنس‌بازی روی آورد. با این وضعیت، توسعه لیبیرالی، نه تنها اخلاق، بلکه تدین را هم در جوامع لیبیرالی از مسیر خود خارج ساخته است. واقعاً شرم‌آور است که وقتی مشاهده می‌کنیم پاپ در یک مستند ویدیویی، خانواده همجنس و همجنس‌گرایی را به رسمیت می‌شناسد و همجنس‌بازان را فرزندان خدا می‌خواند:

همجنس‌گرایان حق عضویت تحت یک خانواده را دارند. آنها فرزندان خدا هستند و حق داشتن یک خانواده را دارند. هیچ کس نباید به‌خاطر آن بیرون رانده شود و یا بدبخت شود. ... زوج‌های همجنس‌گرا شایسته شناخت روابط قانونی خود هستند و آنچه ما باید ایجاد کنیم، یک قانون اتحادیه مدنی است. به این ترتیب آنها از نظر قانونی تحت پوشش قرار می‌گیرند. من پای آن ایستاده‌ام! (<https://www.mashreghnews.ir/news/1134239>).

۳. توسعه لیبرالی، توسعه‌ای ناکام و روبه‌زوال

توسعه لیبرالیستی به‌طور یک‌سویه و نامتناسب با فطرت انسان شکل گرفت و پیش رفت. توسعه پایدار و انسانی توسعه‌ای است که تمام ابعاد وجودی و تمام نیازهای انسان را پوشش دهد؛ درحالی‌که توسعه لیبرالیستی توسعه‌ای محدود و تک‌بعدی است (گنون، ۱۳۷۲، ص ۸۳)؛ توسعه‌ای که در آن به نیازهای معنوی و شناخت‌های و گرایش‌های متعالی فطری انسان توجه نمی‌شود.

اصالت‌بخشی به عالم ماده و دنیا لیبرالیسم را به‌سوی بی‌اعتبارسازی ارزش‌های اخلاق فطری (اندرو وینست، ۱۳۷۸، ص ۵۴) و پی‌ریزی اخلاق سودگرایانه مبتنی بر تمایلات نفسانی کشاند. با این نظام ارزشی، جوامع لیبرال هرچند به‌صورت شتابان وارد عرصه کار، کوشش، خلاقیت و تولید ثروت و قدرت شدند، ولی به‌دلیل عدم توجه لازم به اخلاقیات و ارزش‌های انسانی، بلکه به‌دلیل مخالفت با این ارزش‌ها، با بن‌بست اخلاقی و بی‌معنایی زندگی مواجه شدند.

افراط در مادی‌گرایی و دنیاخواهی و تفریط در معنویت‌گرایی و عدالت‌خواهی باعث شده است که توسعه لیبرالی به توسعه‌ای نامتوازن و ناهماهنگ با نیازهای انسان تبدیل شود. ایالات متحده به‌عنوان پیشرفته‌ترین جامعه لیبرالی، خود گویای پیروزی و شکست هم‌زمان توسعه لیبرالی در دو جبهه سودگرایی و اخلاق‌گرایی است. آمریکا درحالی‌که از نظر علمی، صنعتی، دانشگاهی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، تولیدی و مصرفی در اوج قله‌های ترقی قرار گرفته، به دلیل کاستی‌های شدید اخلاقی در حال طی مسیر زوال و انحطاط است.

درواقع می‌توان گفت که برآیند کلی توسعه لیبرالی برای جوامع غربی، نه یک حرکت روبه‌جلو، بلکه حرکتی در جهت انحطاط و سقوط بوده است. توسعه متناسب با شأن انسان، توسعه‌ای انسان‌ساز است؛ توسعه‌ای همه‌جانبه است که به رشد تمام ابعاد وجودی انسان کمک می‌کند و به همه نیازهای او پاسخ مناسب می‌دهد؛ درحالی‌که توسعه لیبرالی به نیازهای مادی بیش‌ازحد توجه کرده، نیازهای معنوی را سرکوب می‌کند. این عکس‌آن چیزی است که در طول قرون وسطی از مسیحیت سر زده بود. محوریت دنیاخواهی و ثروت‌اندوزی در توسعه لیبرالی باعث تحول در بینش‌ها، گرایش‌ها و رفتارها شده است: عواطف انسانی به سردی گراییده و اخلاقیات بی‌معنا شده؛ حرص در قدرت‌طلبی و ثروت‌اندوزی فزونی یافته و در ذیل این تحولات، روابط انسانی نیز به روابط حیوانی تبدیل شده است. باز گویا «وضع طبیعی» هابز (هابز، ۱۳۸۰، ص ۱۵۷) زنده شده است؛ گویا انسان‌ها به گرگ‌همدیگر تبدیل شده‌اند؛ افراد دیگر نوع‌دوستی لازم را ندارند؛ فکر استخدام و استثمار، همه را به خود مشغول کرده است؛ دولت‌های قدرتمند استثمار جوامع ضعیف را در سر می‌پروراند؛ افراد نیز استثمار و بهره‌کشی از دیگر افراد را دنبال می‌کنند. می‌توان گفت که «وضع طبیعی» هابز، این بار به‌شکل مدرن احیا شده است. این وضعیت، به‌ویژه در عرصه روابط بین‌الملل، به‌شکل مشهودتری خود را نمایان کرده است؛ عرصه‌ای که در آن، «قدرت» حرف اول را می‌زند. هرچند قوانینی وضع شده است، اما این قوانین را قدرتمندان وضع کرده‌اند؛ نه برای برقراری عدالت، بلکه برای سلطه‌گری و بهره‌کشی.

توسعه لیبرالی توسعه علم‌پایه است، ولی توسعه انسانی و اخلاقی نیست. این توسعه با خود برای انسان غربی علم، فناوری، صنعت، لذت و رفاه را به‌همراه آورده، اما در عین حال انسان را از ذات انسانی‌اش، از فطرتش، از عدالت و اخلاق دور ساخته است. در اثر این توسعه، ابعاد متعالی و اخلاقی انسان‌ها تضعیف شده؛ در مقابل، ابعاد حیوانی و نفسانی انسان‌ها به‌شکل افراطی تقویت شده است. در اثر این توسعه، انسان‌ها انسان‌تر نشده‌اند؛ تکامل پیدا نکرده‌اند، بلکه تنزل یافته و از ماهیت انسانی خود منسلخ شده‌اند. گویا عصر جاهلیت یک بار دیگر احیا شده است. ثروت‌پرستی، قدرت‌طلبی، شهرت‌جویی، تبرج، تکاثر، تفاخر، خودنمایی، بی‌رحمی، ظلم، بی‌عدالتی، جنگ، خون‌ریزی، غارت و خشونت، دوباره از وضعیت ضدارزشی خارج شده و به مقولات ارزشمند تبدیل شده‌اند. تعبیر «الجاهلیة الأولى» در قرآن کریم (احزاب: ۳۳) نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری نیز در آینده وجود خواهد داشت. پیامبر گرامی اسلام ﷺ می‌فرمایند: «من بین دو جاهلیت که دومین آن سخت‌تر از اولی است، برانگیخته شده‌ام». امام باقر علیه السلام نیز در تفسیر آیه شریفه، از وجود جاهلیت دیگر در آینده خبر داده‌اند. برخی از مفسرین هم در تفسیر آیه شریفه، تمدن مدرن را مصداق جاهلیت ثانی دانسته‌اند (مکارم شیرازی، ۱۳۸۱، ج ۱۷، ص ۲۹۰ و ۳۰۵). گویا مقام معظم رهبری هم با این ایده موافق باشند. ایشان تمدن مدرن را تمدن وحشی با ذات ظلمانی دانسته‌اند و صریحاً عبارت «جاهلیت مدرن» را درباره آن به‌کار گرفته‌اند:

...این کارها نشانه ذات ظلمانی تمدن غرب است. این نشان‌دهنده آن است که این تمدن و این فرهنگ در ذات خود، این جاهلیت مدرن در حقیقت خود، این قدر ظلمانی است و این قدر وحشی است. البته پنهان می‌کنند این وحشیگری را؛ چون از علم و دانش و فناوری برخوردار هستند، ظاهر علم و فناوری را [به آن] می‌پوشانند و آن وحشیگری را در ذیل آن پنهان می‌کنند؛ با تعبیرات آدم‌وار، با چهره به‌ظاهر انسان‌وار، با کراوات و ادکلن و مانند اینها ظاهر می‌شوند؛ آن وحشیگری حقیقی‌ای را که در اینها وجود دارد، به این وسیله‌ها پنهان می‌کنند... این تمدن واقعاً تمدن وحشی‌ای است. این تمدن تمدنی است که ملت‌های خودش را هم بیچاره کرده. الان هم بعد از چند قرن که از شروع این تمدن و از رنسانس می‌گذرد، وضع نابرابری را، وضع فقر را، وضع بی‌عدالتی را، وضع افسارگسیختگی خجالت‌آور اخلاقی را در کشورهای اروپایی و در آمریکا و کسانی که دنباله‌رو اینها هستند، شما دارید مشاهده می‌کنید. طبیعت این تمدن و این فرهنگ این است (https://farsi.khamenei.ir/keyword-content?id=6669).

باید توجه داشت، این سنت قرآنی است که ظلم، ظلمت و جاهلیت پایدار نخواهد ماند. همان‌گونه که تمدن‌های جاهلی و جاهلیت‌های پیشین ساقط شدند و از صحنه روزگار محو گشتند، جاهلیت مدرن نیز چنین سرنوشتی خواهد داشت. بسیاری از متفکران و صاحب‌نظران توسعه مدرنیستی و حاصلش، تمدن مدرن را در سراسیمه‌ی سقوط می‌بینند (گارودی، ۱۳۷۶؛ کاظمی، ۱۳۷۷)؛ حتی هانتینگتون که از مدافعان سرسخت لیبرالسم است، در کتاب *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، ضعف اخلاقی را عامل سقوط جوامع لیبرالی می‌داند و می‌نویسد:

در غرب چیزی که از مسائل اقتصادی و جغرافیایی مهم‌تر است، مسائل مربوط به سقوط اخلاقی، خودکشی فرهنگی و عدم وحدت سیاسی، افزایش رفتارهای ضداجتماعی از قبیل جنایت، مصرف مواد مخدر، خشونت به‌طور عام و فساد در خانواده شامل افزایش طلاق، فرزندان نامشروع، افت عمومی اخلاقیات فردی و شکل‌گیری طغیان فردی... است (هانتینگتون، ۱۳۷۸، ص ۴۹۸).

نتیجه‌گیری

نتایج حاصل از مقاله از این قرار است:

توسعه مقوله‌ای دارای ابعاد مختلف اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی، دینی و اخلاقی است. توسعه مطلوب در صورتی محقق می‌شود که در آن تمام ابعاد وجود انسان و همه نیازهای جامعه به‌شکل متناسب پوشش داده شود. لیبرالیسم انسان را موجود مادی و طبیعی صرف می‌داند؛ از همین رو توسعه لیبرالی توسعه‌ای تک‌بعدی است و تنها به نیازهای مادی فرد، آن‌هم نه همه، بلکه به بخشی از آنها، توجه کرده است.

لیبرالیسم بر فردگرایی استوار است. برای لیبرالیسم، فرد، هم مبدأ است و هم غایت. بنابراین توسعه لیبرالی علاوه بر اینکه تک‌بعدی است، در راستای خدمت به فرد سامان یافته است.

لیبرالیسم از نظر ارزشی بر سودگرایی استوار است. سودگرایی در ترکیب با فردیت و مادیت، ایجاب می‌کند که افراد حق پیدا کنند بر اساس سود و زیان مادی، هم اهداف را تعیین کنند و هم روش‌های وصول به اهداف را خود برگزینند. اختیار مطلق افراد در تعیین ارزش‌ها و ضدا ارزش‌ها، نتایج مخرب اخلاق فراوانی دارد. در اثر این اختیار، تمام ارزش‌های اخلاقی، حتی عدالت و ظلم، بی‌معنا می‌شوند یا معانی شخصی پیدا می‌کنند و این البته معنایی جز نابودی اخلاق ندارد.

فردگرایی و سودگرایی در عرصه حکمرانی ایجاب می‌کند که دولت‌ها نیز در پیشبرد اهداف حکومت خویش به میل خود بر اساس سود و زیان عمل کنند، بدون اینکه لازم باشد حتی به اصول ارزش‌ها متعهد باشند. در این صورت، استعمار، استثمار، جنگ‌افروزی و بسیاری از سیاست‌های غیراخلاقی دولت‌ها با استناد به سودآور بودن یا دافع ضرر بودن آن رفتارها، موجه و مثبت تلقی شوند.

توسعه لیبرالی با ویژگی‌های یادشده توسعه‌ای ناقص و نامتوازن است. با این توسعه، درحالی‌که جامعه از نظر مادی و رفاهی - البته نه به‌شکل عادلانه - توسعه می‌یابد و پیش می‌رود، از نظر اخلاقی و ارزش‌های انسانی، نه تنها حرکت روبه‌جلویی را تجربه نمی‌کند، بلکه گرفتار حرکت نزولی و قهقراپی می‌شود.

توسعه لیبرالی توسعه‌ای حیوانی است. کلیه برنامه‌های این توسعه در راستای تقویت بُعد حیوانی و تضعیف بُعد متعالی انسان تدارک دیده شده است. به همین دلیل این توسعه، با اینکه در بُعد مادی و تأمین نیازهای مادی به دستاوردهای شگرفی نایل شده و در عرصه‌های مختلف موجبات آسایش انسان را فراهم ساخته، هیچ‌گاه نتوانسته است موجبات آرامش را برای انسان غربی فراهم کند. اینکه انسان غربی با وجود برخورداری حداکثری از ثروت و قدرت، احساس پوچی و ناامنی می‌کند، دلیلش این است که با توسعه لیبرالی هویت انسانی‌اش را از دست داده و از خود بیگانه شده است. از خودبیگانگی دردی است که توسعه لیبرالی خود عامل آن است و این دو از هم جدایی‌ناپذیرند.

منابع

- اوریت، نیکلاس و فیشر الک، ۱۳۸۹، *نگاهی انتقادی به معرفت‌شنا سی جدید*، ترجمه و نقد حسن عبدی، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- آریلاستر، آتونی، ۱۳۷۷، *لیبرالیسم غرب ظهور و سقوط*، ترجمه عباس مخبر، تهران، مرکز.
- آیر، آلفرد جولز، ۱۳۶۵، *زبان، حقیقت و منطق*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، دانشگاه صنعتی.
- بارکلی، جرج ۱۳۵۰، *فلسفه نظری*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران، علمی و فرهنگی.
- بایر، ایان، ۱۳۶۲، *علم و دین*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- پوپر، کارل، ۱۳۶۶، *جامعه باز و دشمنانش*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران، خوارزمی.
- تودارو، مایکل، ۱۳۶۸، *توسعه اقتصادی در جهان سوم*، جاول، ترجمه غلامعلی فرجادی، تهران، سازمان برنامه و بودجه.
- حائری، عبدالهادی، ۱۳۶۷، *نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب*، تهران، امیرکبیر.
- حسین‌زاده، محمد، ۱۳۸۰، *معرفت‌شناسی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- حلبی، علی‌اصغر، ۱۳۷۴، *انسان در اسلام و مکاتب غربی*، تهران، اساطیر.
- راسل، برتراند، ۱۳۷۳، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران، پرواز.
- _____، ۱۳۴۹، *چرا مسیحی نیستیم؟*، تهران، کتابخانه ملی.
- رنдал، هرمن، ۱۳۷۶، *سیر تکامل عقل نوین*، جاول، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، علمی و فرهنگی.
- روبیژک، پل، ۱۳۷۷، «اخلاق نسبی است یا مطلق»، ترجمه سعید عدالت‌نژاد، *نقد و نظر*، ش ۱۳ و ۱۴، ص ۳۰۰-۳۲۳.
- ژیلسون، اتین، ۱۳۷۴، *خدا و فلسفه*، ترجمه شهرام پازوکی، تهران، حقیقت.
- _____، ۱۳۷۵، *نقد تفکر فلسفی غرب*، ترجمه احمد احمدی، تهران، حکمت.
- سارتر، ژان پل، ۱۳۴۸، *اکزیستانسیالیسم یا مکتب انسانیت*، تهران، مؤسسه مطبوعاتی فرخی.
- ساعی، احمد، ۱۳۷۷، *مسائل سیاسی، اقتصادی جهان سوم*، تهران، سمت.
- شهریاری، حمید، ۱۳۸۵، *فلسفه اخلاق در تفکر غرب از دیدگاه السدیر مک‌پیتنایر*، تهران، سمت.
- صفی، لو آی. م. ۱۳۸۰، *چالش مدرنیته*، ترجمه احمد موثقی، تهران، دادگستر.
- عالم، عبدالرحمن، ۱۳۹۱، *نیادهای علم سیاست*، تهران، نشر نی.
- فریدمن، میلتون و رز، ۱۳۶۷، *آزادی انتخاب*، ترجمه حسین حکیم‌زاده جهرمی، تهران، پارسی.
- فوکویاما، فرانسس، ۱۳۹۳، *فرجام تاریخ و انسان واپسین*، ترجمه عباس عربی و زهره عربی، تهران، سخنکده.
- کانت، ایمانوئل، ۱۳۷۰، *تمهیدات*، ترجمه غلامرضا حداد عادل، تهران، مرکز نشر دانشگاهی.
- کاپلستون، فردریک، ۱۳۷۸، *تاریخ فلسفه، از بنیام تا راسل*، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، تهران، سروش.
- _____، ۱۳۷۰، *تاریخ فلسفه، از هابز تا هیوم*، ترجمه امیر جلال‌الدین اعلم، تهران، علمی و فرهنگی و سروش.
- کاظمی، علی‌اصغر، ۱۳۷۷، *بحران جامعه مدرن: زوال فرهنگ و اخلاق در فرآیند نوگرایی*، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- کانت، ایمانوئل ۱۴۰۲، *نقد عقل محض*، ترجمه بهروز نظری، تهران، ققنوس.
- گارودی، روژه، ۱۳۷۶، *آمریکا پیش‌تار انحطاط*، ترجمه قاسم صبوری، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- گنون، رنه، ۱۳۷۲، *بحران دنیای متجدد*، ترجمه ضیاء‌الدین دهشیری، تهران، امیرکبیر.

لاریجانی، محمدجواد، ۱۳۸۱، *مدرنیته، پرست مدرنیسته و عقلانیت*، (در کتاب مدرنیته، رو شنفکری و دیانت)، گردآورنده مجید ظهیری، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی.

لسناف، مایکل ایچ، ۱۳۷۸، *فلسوفان سیاسی قرن بیستم*، ترجمه خشایار دهیمی، تهران، کوچک.
لنگستر، لین و، ۱۳۷۶، *خداوندان اندیشه سیاسی*، ترجمه علی رامین، تهران، علمی و فرهنگی.
مصباح یزدی، محمدتقی، ۱۳۷۷، *آموزش فلسفه*، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی.

_____، ۱۳۸۴، *نقد و بررسی مکاتب اخلاقی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.
مطهری، مرتضی، ۱۳۷۲، *فلسفه اخلاق*، قم، صدرا.

معلمی، حسن، ۱۳۸۰، *نگاهی به معرفت‌شناسی در فلسفه غرب*، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، ۱۳۸۱، *تفسیر نمونه*، قم، تهران، دارالکتب اسلامیه.

نیچه، فریدریش ویلهلم، ۱۳۷۷، *چنین گفت زرتشت*، ترجمه مسعود انصاری، تهران، فکر روز.

وحیدی منش، حمزه‌علی، ۱۳۹۷، *اخلاق؛ لیبرال دموکراسی و مردم‌سالاری دینی*، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی علیه السلام.

وینست، اندرو، ۱۳۷۸، *ایدئولوژی‌های سیاسی مدرن*، ترجمه مرتضی ناقب‌فر، تهران، ققنوس.

هایز، توماس، ۱۳۸۰، *لویاتان*، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نشر نی.

هانتینگتون، ساموئل پی، ۱۳۷۸، *برخورد تمدن‌ها و بازسازی نظم جهانی*، ترجمه محمدعلی رفیعی، تهران، دفتر پژوهش‌های فرهنگی.

هلد، دیوید، ۱۳۸۴، *مدل‌های دموکراسی*، ترجمه عباس مخبر، تهران، روشنگران.

همیلتون، پیتر، ۱۳۷۹، *تالکوت پارسونز*، ترجمه احمد تدین، تهران، هرمس.

هیوم، دیوید، ۱۳۴۸، *تاریخ طبیعی دین*، ترجمه حمید عنایت، تهران، خوارزمی.

_____، ۱۳۷۷، *تحقیق در مبادی اخلاق*، ترجمه رضا تقیان ورزنده، بی‌جا، گویا.

هیوود، اندرو، ۱۳۸۳، *مقدمه نظریه سیاسی*، ترجمه عبدالرحمن عالم، تهران، قومس.

Harrison, W. 1948, *A Fragment on Government with an Introduction to the principles of the Morals and legislation*, Oxford,

Rostow, w.w, 1960, *The Stage of Economic Growth: Anon Communist Maifesto*, Cambridge University Press.

Hayek, F. A. von, 1976, *Law, Legislation and Liberty*, Vol. 2, The Mirage of Social Justice, London, Rutledge & Kean Paul.